

درآمدی بر رابطه میان نظام اجتماعی و ساختار زبانی و
مطبوعات تحلیل گفتمان دو نشریه شاخص دوران پراکندگی و
تمرکز قدرت سیاسی در ایران

هادی خانیکی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

چکیده

مطبوعات و زبان مطبوعاتی از جمله شاخصهای گویا برای فهم زبان در بافت اجتماعی و تاریخی هستند که می‌توانند هم اراده مؤلفان، یعنی نخبگان فرهنگی و سیاسی جامعه را از طریق متون نوشتاری به نمایش گذارند و هم گفتمان‌های رایج اجتماعی را در هر دوره تاریخی منعکس نمایند. با مطالعه تطبیقی متون مطبوعاتی و کشف ویژگیهای زبانی آنها می‌توان به تمایزهای گفتمانی سیاسی و فرهنگی هر دوره پی برد، به این سبب «تحلیل محتوا» و «تحلیل گفتمان» روشهای مناسبی هستند که هر یک سطوحی از خصصتهای زبانی مطبوعات را

نشان می دهند. در تحلیل محتوا می توان از «داده‌ها» به «متن» رسید. زیرا هدف اصلی این روش آن است که استنباط‌هایی معتبر و متناسب بین این دو مفهوم کمی و کیفی برقرار کند و رابطه میان نهادها و متون را نمایان سازد. (۲)

مطبوعات دوره تنوع و یا پراکندگی قدرت سیاسی به لحاظ کمی از گسترش، فراگیری و مقبولیت بیشتری برخوردار بوده و عمدتاً گرایش سیاسی، معطوف به مسائل مبتلا به جامعه و زبانی انتقادی و عام را داشته‌اند. برخلاف این وضع، مطبوعات دوره تمرکز قدرت، مواجه با دخالت و با نظارت بیشتر دولت از راه‌های مختلف و کاهش توان اقدام‌های مستقل مطبوعاتی بوده و به سوی زبانی چاپلوسانه، خنثی و خاص‌گرا تمایل پیدا می‌کنند.

برای آنکه گفتمان غالب هر دوره را در عرصه مطبوعات بهتر بازشناسیم، به بررسی نمونه‌هایی از گفتارهای نشریه‌های شاخص که به نحوی مبین فرهنگ چیره آن دوره‌ها بوده‌اند می‌پردازیم. نشریه «روح القدس» در دوره پراکندگی قدرت و «ایران باستان» در دوره تمرکز قدرت سیاسی معرف ایدئولوژی و فرهنگ حاکم بر نظام سیاسی هستند.

گناه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال صلح و دوستی

۱- مقدمه

میان زبان و جامعه همبستگی و همپیوندی قابل مشاهده‌ای وجود دارد. معمولاً شیوه‌ها و گونه‌های زندگی اجتماعی به نحوی در ساختارهای زبانی تجلی می‌یابد و «خصلت اجتماعی زبان آن را با بسیاری از پدیده‌ها، روندها و عوامل اجتماعی - فرهنگی پیوند می‌دهد. این همبستگی یا پیوستگی به حدی است که برخی زبان را (و در واقع واژگان زبان را) آینه‌ای دانسته‌اند که پدیده‌ها و دگرگونی‌های مختلف اجتماعی - فرهنگی جامعه را به نوعی در خود منعکس می‌سازد»^۱

اگرچه رابطه میان زبان و جامعه را می‌توان دو جانبه فرض کرد، اما از آنجا که در

فرایند دگرگونیهای اجتماعی و زبانی معمولاً تحولات اجتماعی با شدت و شتابی بیش از تغییرات زبانی اتفاق می افتند لذا تأثیر جامعه بر زبان قابل مشاهده تر است. انقلابهای اجتماعی، تحولات علمی و صنعتی، مهاجرت و رشد شهرنشینی، برخوردهای فرهنگی و سیاسی نوعاً تغییراتی را در سازمانها و نهادهای اجتماعی به وجود می آورند که در زبان هم به طریقی بازتاب پیدا می کنند. تحولات اجتماعی و فرهنگی معمولاً در گونه های گفتاری زبان زودتر از گونه های نوشتاری بروز و ظهور می یابند. انعکاس این قبیل دگرگونیها در زبان عمدتاً به شکل افزایش و کاهش واژه ها، گسترش و محدود شدن حوزه معنایی واژگان و یا افزایش و کاهش میزان کاربرد آنها و از همه مهمتر تغییر ساختار متن های زبانی به تأثیر از فرهنگ نخبگان است. اندیشه ها و نگرشهای تازه که برآمده از تغییرات فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی هستند از طریق ساخت، کاربرد و تحول زبان می توانند مورد مطالعه قرار گیرند. از این رو مطالعه زبان در بافت اجتماعی به همان نسبت که دغدغه ای زبان شناسانه برای فهم بنیادی تحولات زبان است رویکردی جامعه شناسانه به منظور درک ویژگیهای فرهنگی و فکری در بستری تاریخی نیز هست.

مطبوعات و زبان مطبوعاتی از جمله شاخصهای گویا برای فهم زبان در بافت اجتماعی و تاریخی هستند که می توانند هم اراده مؤلفان، یعنی نخبگان فرهنگی و سیاسی جامعه را از طریق متون نوشتاری به نمایش گذارند و هم گفتمان های رایج اجتماعی را در هر دوره تاریخی منعکس نمایند. با مطالعه تطبیقی متون مطبوعاتی و کشف ویژگیهای زبانی آنها می توان به تمایزهای گفتمانی سیاسی و فرهنگی هر دوره پی برد، به این سبب «تحلیل محتوا» و «تحلیل گفتمان» روشهای مناسبی هستند که هر یک سطوحی از خصصتهای زبانی مطبوعات را نشان می دهند. در تحلیل محتوا می توان از «داده ها» به «متن» رسید، زیرا هدف اصلی این روش آن است که استنباطهایی معتبر و متناسب بین این دو مفهوم کمی و کیفی برقرار کند و رابطه میان نهادها و متون را نمایان سازد.^۲

هرچند از تحلیل محتوا بیشتر در توصیف پیام استفاده می شود اما در صورت انجام مقوله بندیهای مناسب، همبسته با هدفهای تحقیق، جامع، مانع و مستقل که از قواعد واحدی تبعیت نمایند، می توان به شناخت ویژگیهای فرستنده پیام و آثار آن که در اینجا

خصوصیتهای اجتماعی و فرهنگی است، نایل شد.^۲

در کاربرد تحلیل محتوا برای شناخت ویژگیهای پیام هم به رابطه بین دلیل و مدلول یا نمون Sign و نموده Refrent که همان بررسی معنا و مفهوم و جنبه شناختی پیام است و هم به رابطه نمونها با یکدیگر که همان بررسی سبک و ساخت پیام یا جنبه زیباشناختی آن است توجه می شود.^۳ به این ترتیب اگر تنها هدف، بررسی مفهوم و ساخت پیام در مطبوعات باشد می توان با تحلیل محتوای متون مطبوعاتی به عناصر اساسی فرهنگی و فکری مطبوعات هر دوره راه یافت. اما همچنان که «شاخصهای کمی» به عنوان توصیف کننده های جنبه های سخت افزاری مطبوعات نظیر نوع نشریه، تیراژ، دوره و محل انتشار و... تنها سطح محدودی از شناخت مطبوعات را در بر می گیرد، «شاخصهای کیفی» نیز می توانند به بررسی ساختار نشریات بیشتر بپردازند. درون مایه های فرهنگی مطبوعات را می توان در قالب شاخصهای کیفی و از طریق تحلیل محتوا دریافت، ولی شناخت بنیادی نسبت میان مطبوعات و ساخت قدرت اجتماعی به کمک شاخصهای نوع سومی ممکن است که در قلمرو ارتباطات و توسعه به عنوان «شاخصهای بازنگری» مطرح شده اند^۴ و می توانند در قالب تحلیل گفتمان، تصویری از زبان مطبوعات در هر دوره تاریخی ترسیم کنند.

۲- شاخص های بازنگری در شناخت ساختار متن

اگر چه تحلیل محتوا سطح عمیق تری را از بررسی ساختار عمومی مطبوعات در هر دوره نشان می دهد، اما برای تشخیص نقش نظارتی مطبوعات لازم است از روشهای دیگر کمک گرفته شود. در این مقاله با معرفی و کاربرد روش تحلیل سعی می شود شیوه کارآمدتری برای تحقیق هایی از این دست به کار رود؛ روش تحلیل محتوا در بررسی و تحلیل مطبوعات منتشره در دوره های مختلف به نحو اجمالی روشن می کند که این نشریات در دوره پراکندگی قدرت سیاسی بیش از دوره تمرکز قدرت قادر بوده اند متوجه تحلیل و نقد موضوعهای اجتماعی و دست اندرکار بسیج افکار عمومی در مقابل نظام سیاسی باشند. اما در عین حال این رویکرد نمی تواند به نحو ساختاری ارتباط میان متون نوشتاری در این دو دوره را با فضای حاکم سیاسی تبیین نماید.

با به کارگیری روش تحلیل محتوا مفروضاتی از پیش مدنظر هستند که از آن جمله

است:

۱-۲- محتوای مندرج در متون مطبوعات تابع اراده آگاهانه مؤلف در القاء مفاهیم می باشند.

۲-۲- اراده مؤلف در دوره تمرکز قدرت سیاسی تحت انقیاد و دخالت مستقیم نظام سیاسی است و در دوره پراکندگی قدرت سیاسی هم این انقیاد موجب طرح مباحث متقدانه می گردد.

۳-۲- با تحلیل محتوای متون مطبوعاتی و مضامین آنها حد انقیاد اراده مؤلف بر حسب حد سازگاری با منافع نظام حاکم مورد سنجش قرار می گیرد.

روش مذکور در خصوص موضوع یاد شده فی الواقع با این سطح از واقعیت سروکار دارد که رابطه میان حد اعمال زور فیزیکی از سوی نظام سیاسی و نیروهای اجتماعی بیرون از نظام سیاسی را مورد مطالعه قرار دهد و از این حد نمی تواند چندان فراتر رود. اما سطح دیگری از واقعیت را می توان در نظر گرفت که این حد از طرح موضوع را ناکافی بنماید.

دانش جامعه شناسی سیاسی از آنجا آغاز می شود که باور نداشته باشیم نظام سیاسی اقتدارگرا و سرکوبگر در مقایسه با نظامهای سیاسی ضعیف، در بحران یا نهایتاً دموکراتیک صرفاً توانایی اعمال زور فیزیکی بیشتری برای سرکوب است. بلکه به عکس این کمترین و کم اهمیت ترین شاخصه ای است که می توان مورد ملاحظه قرار داد. نظام سیاسی سرکوبگر، خودکامه و تمامیت خواه بر نیروهای اجتماعی ویژه و نظام مشروعیت خاصی اتکا دارد. نظام مشروعیت ویژه این نظام سیاسی، «دستگاههای ایدئولوژیک» و هنجارهای خاصی را مورد تأکید قرار می دهد که اجبار، زور فیزیکی و نظم حاکم را مشروعیت ایدئولوژیک می بخشد و آنها را مورد قبول می نمایانند.

به این ترتیب مطبوعات هر دوره را اگر خواسته باشیم در این سطح از تحلیل به کار گیریم ضرورت دارد که جنبه هایی را مورد توجه قرار دهیم که تماماً با تکیه به تکنیک تحلیل محتوا به پاسخ نمی رسد زیرا:

الف - بر خلاف تکنیک تحلیل محتوا که مقوله هایی را از پیش به عنوان شاخص دیکتاتوری یا نظم دموکراتیک لحاظ می کند، ما بی آنکه قادر به انتزاع مقوله ها از پیش باشیم با «دستگاه ایدئولوژیک» جاری در این دوره ها سروکار داریم که عمدتاً بر ارتباط

میان مقوله‌ها متکی است.

ب - ارتباط میان این دستگاه‌های ایدئولوژیک، نمادهایی را مورد مطالعه قرار می‌دهد که فی الواقع زبان گفتگوی مسلط است و خواست نظام سیاسی و اراده مؤلف متون مطبوعات را در خود جای داده است. به این ترتیب اراده آگانه مؤلف در القاء مفاهیم و دخالت مستقیم نظام سیاسی در جهت دادن به این اراده، چندان مورد توجه نیست.

آیا در چنین سطحی از تحلیل می‌توان نشان داد که در دوره تمرکز قدرت سیاسی دستگاه ایدئولوژیک حاکم مستلزم سرکوب و بستن فضای سیاسی و مطبوعات و دستگاه ایدئولوژیک دوره پراکندگی قدرت همراه با فضای تنفس مطبوعات و آزادیهای سیاسی است؟

پاسخ گفتن به این پرسش مستلزم به کارگیری روشهای کیفی در پژوهش است که با روش تحلیل محتوا تا حدودی متفاوت است. این روش در عرصه بررسی زبان مطبوعات، همان تحلیل گفتمان است.

۳- جامعه‌شناسی زبان و مفهوم گفتمان

به کارگیری روش تحلیل گفتمان پیشاپیش وابسته به درک مفهوم و جایگاه جامعه‌شناختی زبان است. به این نحو که زبان و هر واقعیتی نوشتاری نظیر متن مطبوعات صرفاً با ارجاع به مضمون آن شناسایی نمی‌شود بلکه هر واحد زبانی از این حیث که زبانی است واجد ساختار نامشهودی است و بعدی از معنای متن از حیث این ساختارهای نامشهود قابل مطالعه است. نوآم چامسکی با طرح موضوع روساخت و ژرف ساخت در زبان به تبیین این ویژگی زبان پرداخت و همراه بارسوخ ساختارگرایی در مردم‌شناسی و جامعه‌شناسی امکان‌گسترده‌گی حوزه مطالعات زبانی را ایجاد کرد. متن در این رویکرد از واحدی که به صرف مضمون مطالعه می‌شد به واحدی مستقل ارتقاء یافت و خود به عنوان یک واقعیت بالفعل اجتماعی قابل پژوهش گردید.

ساختار نوعی تجرید متن است که امکان اتصال متن به زمینه‌های روانشناختی، جامعه‌شناختی و سیاسی و غیره را فراهم آورد. به عبارت دیگر، ساختار حلقه اتصالی است که متن را به حوزه‌های مزبور مرتبط می‌کند و رویکرد گفتمانی به این ترتیب

صورت‌بندی می‌شود. گفتمان، رویکردی ساختاری به متن است که امکان اتصال متن به جنبه‌های جامعه‌شناسی را فراهم می‌آورد. گفتمان حاصل مطالعه زبان به عنوان یک پدیده اجتماعی است یا رویکردی جامعه‌شناختی به مقولهٔ زبان است و دلالت بر آن دارد که متن امری اجتماعی است که در خلال روابط اجتماعی و نه بیرون و مستقل از آن تکوین پیدا می‌کند. به علاوه زبان مانند هر نهاد اجتماعی دیگر یک روند است و در خلاف تحولات و عوامل و متغیرهای اجتماعی دستخوش دگرگونی می‌شود. عنایت آنکه زبان از حیث اجتماعی از ناحیه بخشهای غیرزبانی جامعه مشروط می‌شود و اثر می‌پذیرد چنانکه اثر نیز می‌گذارد.^۶

ارتباط مقوله زبان و جامعه چندان تنگاتنگ است که هر پدیده زبانی می‌تواند یک پدیده اجتماعی باشد چراکه قواعدی که گفتگو، خواندن و نوشتن یک واحد اجتماعی را سامان می‌بخشد قواعدی اجتماعی است که در زبان انعکاس یافته است. متقابلاً هر پدیده اجتماعی نیز می‌تواند یک پدیده زبانی باشد. کلیه گفتارها و متون که در یک زمینه اجتماعی ظاهر می‌شوند صرفاً انعکاس تحولات اجتماعی نیستند بلکه خود بخشی از پدیده اجتماعی موجودند.

به عبارت دیگر رویکرد گفتمانی از حد نوشتار و مضمون و هدف مؤلف متن فراتر می‌رود. گفتمان شرایط اجتماعی را مطالعه می‌کند که تحت تأثیر آن یک متن خلق می‌شود و در عین حال شرایط اجتماعی که متن در آن قرار می‌گیرد و مورد تفسیر واقع می‌شود را لحاظ می‌کند. گفتمان علاوه بر متن، زمینه‌های اجتماعی تولید، قواعد فهم و تفسیر و اثر اجتماعی آن را در بردارد. به این ترتیب گفتمان از یکسو مطالعه زبان‌شناختی نظام اجتماعی و از سوی دیگر مطالعه جامعه‌شناختی زبان است.^۷

۴- تکنیک تحلیل گفتمان

روش تحلیل گفتمان از این حیث که یک روش کیفی در پژوهش است از تکنیک تحلیل محتوا که یک روش کمی است متمایز می‌شود. روشهای کمی و از آن جمله تحلیل محتوا چنانکه گفته شد، متن را یک پدیده مستقل قلمداد می‌کند و در مطالعه متن بر حسب مقولاتی که از پیش و خارج از متن تعریف کرده اطلاعات موافق و مخالف بنا

مقولات خود را کشف و حد پراکندگی و تکرار آنها را مطالعه می‌کند. اما روشهای کیفی و از آن جمله تحلیل گفتمان متن و حوزه‌های معنایی آن را در ارتباط با سایر زمینه‌های ارتباطی و اجتماعی مطالعه می‌نماید و با عنایت به ساختهای زبانی، حوزه‌های معنایی آن را که مرتبط با زمینه‌های یاد شده است، مورد تفسیر قرار می‌دهد.

به این ترتیب تحلیل گفتمان در سه حوزه توصیف، تفسیر و توضیح تحقق می‌یابد.^۸ تحلیل گفتمان در سطح توصیف با اشکال ظاهری متن سروکار دارد و در این خصوص شیوه‌های فن بیان و در متون ادبی سبک‌هایی نظیر ادبی، علمی، حماسی، احساسی و ... را در بر می‌گیرد. مرحله تفسیر در روش تحلیل گفتمانی به مطالعه ساختهای متن ارتباط دارد و از این طریق قواعدی را که در فرایند تولید و یا فهم و تفسیر متن، خودآگاه یا ناخودآگاه مورد تبعیت قرار گرفته، کشف می‌کند.

در این مرحله دلالت‌های متن بر اساس همبستگی داخلی و همبستگی عمومی یا همه جانبه متن مورد ملاحظه قرار می‌گیرد. مقصود از همبستگی داخلی رابطه میان واژگان، جملات پاراگرافها و اصولاً اجزاء متن است. در این مرحله متن به قضایای اصلی تقلیل می‌یابد. قضایایی که دلالت بر معنای ساختاری متن دارند. این قضایا بر حسب مضمون متن مرتب می‌شوند و همبستگی داخلی به رابطه میان این قضایا مربوط می‌شود.

گام بعدی تفسیر متن، واژه، واژگان و قضایایی است که قرآتر از ارتباط معنایی میان اجزاء متن، کل متن را به موضوع یا موضوعهای خاصی مربوط می‌کند؛ مرحله‌ای که از آن تحت عنوان مطالعه عمومی یا همه جانبه متن یاد می‌شود. در این مرحله است که متن از حیث موضوعی مورد مطالعه قرار می‌گیرد. هر متن از حیث موضوعی وحدت دارد و واژگان یا قضایایی را می‌توان از متن استخراج کرد که جانمایه متن است؛ با توجه به این جانمایه‌ها، می‌توان متن را در ساختارهای کلامی خلاصه کرد و امکان ارتباط با عوامل ساختاری غیرزبانی را به وجود آورد.

بر اساس این دو نوع همبستگی، دلالت‌های متن استخراج می‌شود. با مطالعه قضایای اصلی متن و نحوه پیوست آنان از سویی و مطالعه موضوع یا موضوعهای اصلی در متن از سوی دیگر مجموعه باورهایی کشف می‌شود که با آنکه در متن تصریحی به آنها نشده است اما نقاط اتکاء متن محسوب می‌شوند. دلالت‌های متن را در سه مقوله می‌توان مطالعه

کرد.

الف - پیش فرضها که شامل مفروضاتی است که فهم ارتباط میان قضایا و موضوع متن مشروط به آنهاست.

ب - تلقین یعنی مطالعه اینکه متن در جستجوی تلفیق چه آموزه‌های فکری یا توصیه‌های عملی است.

ج - تداعی به آن معنا که متن چه موضوعهای ناگفته‌ای را تداعی می‌کند. نهایتاً در مرحله توضیح رابطه میان ساختها و دلالتها، متن با زمینه‌های اجتماعی مطالعه می‌شود، زمینه‌هایی اجتماعی که قواعد تولید متن را فراهم می‌آورند.

۵- پراکندگی و تمرکز قدرت سیاسی، ویژگیهای ساختاری مطبوعات

برای بررسی و شناخت زبان مطبوعاتی و گفتمان‌های غالب تاریخی و فرهنگی می‌توان برشهای خاصی را در تاریخ معاصر ایران در نظر گرفت و تجلی ویژگیهای آن مقاطع را در مطبوعات مورد مطالعه قرار داد. یکی از مشهودترین شاخصهایی که در تفکیک دوره‌های تاریخی کارآیی و کارآمدی خویش را نشان داده است، بررسی دوره‌های تاریخی بر اساس ساخت اجتماعی و سیاسی یعنی تنوع و پراکندگی قدرت سیاسی و حیات و توانمندی جامعه مدنی در دوره‌ای و تمرکز و خودکامگی قدرت سیاسی و ضعف یا فقدان جامعه مدنی در دوره‌ای دیگر است. در تاریخ معاصر ایران دوره‌ای که با تکوین و پیروزی جنبش مشروطه متمایز می‌شود و با فراز و نشیبهایی تا کودتای رضاخان ادامه می‌یابد (۱۲۹۹ - ۱۲۸۵ شمسی)، معرف دوره پراکندگی قدرت سیاسی است. دوره‌ای که با اعمال قدرت سردار سپه‌ی رضاخان آغاز شده و نهایتاً به استقرار یکی از خودکامه‌ترین نظامهای سیاسی از سالهای ۱۳۱۲ شمسی به بعد می‌انجامد، مبین دوره ویژه‌ای از تمرکز قدرت در ایران است (۱۳۲۰ - ۱۲۸۵ شمسی). هر یک از این دوره‌ها به لحاظ نظام سیاسی و چگونگی چرخش و توزیع قدرت، جامعه مدنی، فرهنگ سیاسی و سازوکارهای داوری و حل تعارضهای اجتماعی دارای ویژگیهای متفاوتی هستند که می‌توان آثار آنها را در مطبوعات هر دوره (زبان خاص آنها) مشاهده کرد.^۹

مطبوعات دوره تنوع و یا پراکندگی قدرت سیاسی به لحاظ کمی از گسترش، فراگیری و مقبولیت بیشتری برخوردار بوده و عمدتاً گرایش سیاسی، معطوف به مسائل مبتلا به جامعه و زبانی انتقادی و عام را داشته‌اند. برخلاف این وضع، مطبوعات دوره تمرکز قدرت، مواجه با دخالت و با نظارت بیشتر دولت از راه‌های مختلف و کاهش توان اقدام‌های مستقل مطبوعاتی بوده و به سوی زبانی چاپلوسانه، خنثی و خاص‌گرا تمایل پیدا می‌کنند.

برای آنکه گفتمان غالب هر دوره را در عرصه مطبوعات بهتر بازشناسیم، به بررسی نمونه‌هایی از گفتارهای نشریه‌های شاخص که به نحوی مبین فرهنگ چیره آن دوره‌ها بوده‌اند می‌پردازیم. نشریه «روح القدس» در دوره پراکندگی قدرت و «ایران باستان» در دوره تمرکز قدرت سیاسی معرف ایدئولوژی و فرهنگ حاکم بر نظام سیاسی هستند. «روح القدس» نشریه‌ای است که به عنوان یکی از نخستین تجربه‌های آزادی پس از پیروزی مشروطه‌خواهان به مدیریت شیخ احمد روح القدس تربتی معروف به سلطان العلمای خراسانی در تاریخ دوشنبه ۲۵ جمادی‌الثانی ۱۳۲۵ هجری قمری در تهران منتشر شد.^{۱۰} این نشریه در چهار صفحه و با قطع ۱۱ در ۶/۵ سانتیمتر به چاپ می‌رسید و به کشورهای دیگر نظیر روسیه نیز ارسال می‌گردید.^{۱۱}

«روح القدس» زبانی انتقادی و تند داشت و بی‌پروا مظلوم حاکم و ستم‌های مستبدان و حتی شاه را متذکر می‌شد و با تاریخ‌اندیشی و واپسگرایی به مبارزه بر می‌خاست.^{۱۲} به همین دلیل طی دوران انتشار بسیار کوتاه خویش دوبار توقیف گردید که نخستین آن در حقیقت پی آمد اولین محاکمه مطبوعاتی از طریق وزارت دادگستری (عدلیه) در ایران است. مقاله معروف «شاه در چه حالیست» که در شماره سیزدهم این نشریه به چاپ رسید، خود به تنهایی نمایانگر ماهیت و جهت فکری و مبارزاتی گردانندگان آن در مواجهه با استبداد و رفتارهای ضد مشروطه محمدعلی شده است. این مقاله توقیف روزنامه و دستگیری سلطان‌العلماء را در پی داشت. با شهادت او انتشار روزنامه روح القدس در ایران پس از ۲۸ شماره متوقف شد، اما پس از آن، دو شماره دیگر نیز در سوئیس با مدیریت مرحوم علی اکبرخان دهخدا انتشار یافت.

«ایران باستان» که در تاریخ اول بهمن ماه ۱۳۱۱ شمسی به مدیریت سیف آزاد در تهران منتشر گردید، معرف نوعی از ایدئولوژی مبتنی بر عظمت ایران باستان و اقتدار

شاهنشاهی است که در عصر رضاشاه ترویج می‌شد. این روزنامه متعلق به مرحله‌ای از اقتدار رضاشاه است که با حذف گروه‌ها و رجال سیاسی کهن از قدرت سیاسی و بروز نوع خاصی از خودکامگی و تمرکز در سالهای ۱۳۱۱ و ۱۳۱۲ به بعد همراه است. شماره اول این روزنامه در هفت صفحه به قطع بزرگ چاپ و در فاصله کمی کمیاب شد، به طوری که مدیر آن اجباراً روزنامه را به تیراژ پنج هزار نسخه تجدید کرد.^{۱۴} سیف آزاد خود را طرفدار ایدئولوژی شاهنشاهی و عظمت ایران باستان می‌دانست و با توجه به زندگی نسبتاً طولانی در آلمان، گرایش فراوانی به آلمان هیتلری داشت. او از آریایی بودن آلمانیها و ایرانیها مرتباً در نشریه مصور ایران باستان سخن می‌گفت و می‌کوشید احساسات «آریایی خالص بودن» ایرانیان را تهییج و تقویت کند، بر این اساس او نه تنها ایران باستان را در سطح یکی از پر تیراژترین روزنامه‌های کشور منتشر کرد بلکه باشگاه ایران باستان را نیز با شعار «خدا، شاه، میهن» در تهران دایر ساخت.^{۱۵} ایران باستان مدت سه سال یعنی تا اواخر سال ۱۳۱۴ دوام یافت.

۶- تحلیل گفتمان متون مطبوعاتی دو دوره

تحلیل گفتمان متون مطبوعاتی طی دو دوره مورد مطالعه، مستلزم انجام پژوهش مستقلی است، اما صرفاً جهت نمایان کردن بخشی از آنچه مقصود است و نیز نشان دادن این نکته که به کارگیری این روش چگونه بخش تازه‌ای از مسأله زبان و گفتمان مطبوعات را آشکار می‌کند، متنی از دوره نخست و متنی از دوره دوم با هم مقایسه می‌شود:

۱-۶- متن اول به گفتار نخست اولین شماره ایران باستان که در اول بهمن ماه سال ۱۳۱۱ مصادف با ۲۱ ژانویه ۱۹۳۲ منتشر شده است، اختصاص دارد. بخشی از این متن ذیلاً آورده می‌شود:

... در کشاکش استیلای محرومیت و یأس، در بحبوحه
تهاجم مصائب و محن قلوب بی‌باک و بی‌آلایش را یک امید
مجهولی در تحمل آلام و گرفتاریها قوت می‌بخشد
درحالی که هیچکس در تیرگی و ظلمت توانایی دیدن
پیش پای خود را نداشت، پیام آسمانی یک هائفی غیبی
محنت دیدگان و مصیبت کشیدگان در رهایی کشتی

توفان زده و بسی بادبان و شکسته مکان مملکت که در
اقیانوسی بحران زده و فساد دستخوش امواج کوه پیکر
هرج و مرج و آشوب بود با کشش تلاطم موج نکبت هر
دقیقه به ورطه فنا و زوال نزدیکتر می شد و نوید می داد.

آن روز مبارک و نورانی روزی بود که طلوع کوکب
پهلوی از افق تیره و عبوس ایران فروغ بخش انجمن
امیدواران گردید.

اغتشاش و بی نظمی حیرت آوری که در سراسر کشور
کهن سال ایران حکمفرما شده بود با هر درجه زیان و
خسران فوق الطاقه یک امید معنوی را که دیده دوربین
اصحاب فکر صحیح و عقل سالم بدان توجه داشت در
شدت تیره بختی و پریشانی اوضاع تقویت می کرد زیرا
تأثیر بیان حکیمانه فلاسفه و بزرگان که برای هر نشیبی
فرازی قابل شده اند افکار طبقه برجسته را به بهبودی
اوضاع در آخرین مرحله فنا و اختلال امیدوار ساخته بود و
همه در بجهت ناکامی و محرومیت و بدبختی وسیله
تسلیت خاطر را در قلب خود جستجو کرده و زبان و قلب
نیز در قبال هر بر منشی جز این جوابی نداشت:

پایان شب سیه سپید است.

ایران سرزمین دانایی و هنر و شجاعت و شهامت
راستی و صداقت، عزت و جلال بوده و اگر در دیر زمانی
غبار تیره فساد و اختلال جبهه نورانی این کشور باستانی را
فرا گرفته بود امروز این گرد سیه بختی زایل و دوران عظمت

وی تجدید شده است ...^{۱۶}

از حیث اشکال ظاهری متن فوق چنانکه مشاهده می شود، متنی حماسی و انگیزشی
است و از نظر ساخت متن، گزاره های ذیل را به عنوان جوهر اساسی متن می توان
استخراج کرد:

الف - ایران سرزمین آکنده از جلال و عظمت بوده است .
 ب - دیری این سرزمین در تیرگی مدفون بوده است.
 ج - طلوع نظام پهلوی بار دیگر این جلال و عظمت را بازگردانده است.
 در سایر شماره‌های این نشریه ضمن تکرار این گزاره‌ها می‌توان گزاره دیگری را به مجموعه فوق افزود:

د - نمودارکننده این جلال و عظمت از یکسو مبارزه با اسلام و احیای نمادهایی چون زبان فارسی از طریق بیگانه‌زدایی (غربی‌زدایی) و از سوی دیگر تقلید مظاهر تمدنی غرب است.

موضوع اساسی: بازسازی ایران بر پایه عظمت ایران باستان
 دلالت‌های متن:

الف - پیش‌فرضها:

«اسلام موجب اضمحلال ایران پر عظمت گردیده است.»

«بایستی برای احیاء عظمت ایرانیان به آیینی ایرانی نیز تکیه شود.»

«محور اصلی نظام سیاسی شاه است.»

«دست خداوند همراه نظام پهلوی است.»

«مظهر تمدن، کشورهای موجود غربی هستند.»

ب - تلقین: گسستن از تعلقات دینی، خانوادگی و خویشاوندی و دل بستن به نظام سیاسی مستقر.

ج - تداعی: هیجانهای ناسیونالیستی آلمانی و نازی.

۲-۶ - متن دوم به نخستین مقاله از نخستین شمار نشریه روح القدس که در تاریخ

دوشنبه ۲۵ جمادی‌الثانی سال ۱۳۲۵ منتشر شده است، مربوط می‌شود:

... این ایام که دولت ایران در عداد دول کنتی تومیون

معدود و صاحب مجلس پارلمان است. قلم و زبان هم به

گمانمان آزاد است. بر هر فردی از افراد دانشمندان ایرانی

نژاد لازم و واجب است که توسط زبان و قلم مساعی

خودشان را مبذول دارند و از خدمات و وظایف نسبت به

ملت و دولت مضایقه نمایند. شاید به همت کامله ارباب

همت و غیرت این دولت ویران که نامش ایران است از
 حضيض ذلت به اوج عزت عروج نماید. ایران و ایرانیانی
 که تا چند سال قبل محل امن و امان ملجأ و پناه سایر دول و
 ملل بوده‌اند از ذلت حمایت و صیانت اجانب و همسایگان
 رهایی یابد و آب رفته سابق‌الایام بجوید و نام ایران و
 ایرانیان که مایه افتخار تمام دول بوده مثل پیشتر از زمان
 بلند شود و بیش از این اهالی سایر دول ما اهالی ایران را در
 زمره وحشیان محسوب ندارند و ما را هم همچون
 خودشان در شمار متمدنان بشمارند:
 علت ذلت دولت و خرابی مملکت:
 سبب ذلت دولت و خرابی مملکت آن است که مردم
 عالم به حقوق انسانیت خود نیستند. بر فرض عالم بودن،
 قدرت بر مطالبه حقوق خود ندارند.
 شخص دولت هم ملاحظه حقوق رعیت را نمی‌نماید یا
 ایشان را دارای حقی نمی‌داند.
 طریقه علم به حقوق:
 اولاً مردم باید خود را دارای حقوقی در این خاک بدانند
 و این خاک را وطن عزیز خود بشمارند و خودشان را
 مسئول این خاک پاک بدانند.
 ثانیاً باید مردم شخص سلطان را هم مثل خودشان یکی
 از افراد انسان در اعضاء و جوارح علی‌السویه خیال کنند.
 شخص سلطان را بر فرض تصدیق بر مقدمات دارای
 حقوقی بر خودشان بدانند و خودشان را هم دارای حقوقی
 بر شخص سلطان بشمارند نه اینکه سلطان را مالک‌الرقاب
 و خود را عبدرق او بدانند که به هرچه اراده او تعلق بگیرد
 تمکین صرف نباشد و قادر به مطالبه حقیقت و بطلان
 مطلب نباشد.

ای مردم اگر شما هم مثل اهل بصره در زمان خلافت عثمان عالم به حقوق خودتان می شدید البته مثل آنها رفع ظلم از خودتان می کردید و ریشه خبیثه استبداد را قطع می نمودید و دو مرتبه دچار گرفتار ظلم ظالمین نمی شدید خیال نکنید شما مظلوم هستید قسم به ذات حضرت حق شما ظالم حقوق خود و دیگران هستید چرا که شما به دست خود حقوقتان را از دست داده اید و خودتان را پایمال سم ستور مستبدان نموده اید...^{۱۷}

از حیث اشکال ظاهری، متن (چنانکه مشاهده می شود) خطابی و انگیزشی است و از نظر ساخت متن گزاره های ذیل را به عنوان جوهر اساسی متن می توان استخراج نمود:

- ایران سرزمین آکنده از جلال و عظمت بوده است.
- دیری است این سرزمین در تیرگی مدفون است.
- علم مردم، به حقوق، خود و سلطان را چون خود شمردن و رفع ظلم این جلال و عظمت را باز می گرداند.
- موضوع اساسی؛ بازسازی ایران بر پایه عبرت از گذشته و درس گرفتن از کشورهای متمدن.

دلالت های متن

الف - پیش فرضها:

- کشورهای موجود پیشرفته، مظاهر تمدن بشمار می روند.
 - اسلام مانع رشد و پیشرفت نیست اما متکای اصلی رشد و پیشرفت نیز نیست.
 - مردم محول اصلی نظام سیاسی هستند.
 - ب - تلقین: بسیج همگانی و تلاش کردن در ایجاد نهادهای تمدنی دموکراسی.
 - ج - تداعی: اندیشه های جدید مبتنی بر آزادیخواهی و دموکراسی است.
- به فرض آنکه ساخت های یاد شده را ساخت های تکرار شونده در متون دوره های یاد شده قلمداد کنیم، نهایتاً می بایست این ساختها را با توجه به شرایط سیاسی اجتماعی دو دوره یاد شده مورد تفسیر قرار دهیم. چنانکه مشاهده می شود این دو ساخت گفتمانی

در عناصری اشتراک دارند از آن جمله:

- اعتقاد به اینکه ایران پیشینه‌ای پر عظمت داشته است.
- این عظمت می‌بایست تجدید شود.
- تجدید این عظمت پشتوانه وصول به مظاهر تمدنی جدید در اروپاست.

این گزاره‌ها جانمایه تفکر ناسیونالیستی است که در این دوره از ایران دستگاه مسلط ایدئولوژیک، یا گفتمان مسلط سیاسی بوده است. اما تکیه یکی بر شاه و عظمت بخشیدن به سلطنت و تکیه دیگری بر مردم و به سؤال کشیدن دستگاه مستقر حکومتی نشانگر دو لحن یا دو گفتار ناسیونالیستی است.

الف - ناسیونالیسم تمامیت خواه

ب - ناسیونالیسم هم‌پذیر

بر این اساس در شرایط متفاوت بر حسب دو دستگاه ایدئولوژیک متفاوت، دو گفتمان مسلط سیاسی متفاوت از هم تمیز داده می‌شوند و مطبوعات در هر یک از دو دوره در این دو گفتمان عمل می‌کنند این عمل لزوماً انعکاس دهنده اراده آگاهانه مؤلف متن نمی‌باشد، بلکه انعکاس دهنده نمادها و زبانی است که در فضای سیاسی منتشر و افراد ناخواسته در آن تنفس می‌نمایند.

به این ترتیب با تحلیل گفتمان می‌توان گفتمان حاکم بر روح القدس را عمدتاً تلاش برای نوسازی بر پایه ناسیونالیسم هم‌پذیر یا سازگاری مذهب و ملیت و گفتمان حاکم بر ایران باستان را تلاش برای نوسازی بر پایه ناسیونالیسم هم‌پذیر یا سازگاری مذهب و ملیت و گفتمان حاکم بر ایران باستان را تلاش برای نوسازی بر پایه ناسیونالیسم افراطی و پندارگرایانه دانست. چیزی که فرهنگ حاکم بر جنبش مشروطه را از فرهنگ نخبگان عصر پهلوی متمایز می‌کند.

۷- نتیجه گیری

مروری بر گفتمانهای غالب در دو عصر پراکنندگی قدرت سیاسی و تمرکز آن نشان می‌دهد که عناصر سازنده فرهنگ کشور به یک نسبت در بافت زبانی مطبوعات بروز پیدا نمی‌کنند. رد دوره‌ای که پیوندهای وثیق و پایدار میان فرهنگی و درون فرهنگی

وجود دارد، گفتمان حاکم و نهایتاً بافت زبانی منعطف و همپذیر است، اما در دوره‌های که پیوندهای میان عناصر اساسی سازنده فرهنگ ضعیف یا از هم گسسته است، بافت زبانی نیز با توجه بیشتر به سوی اقتدار، خصلتی انحصارگرایانه می‌گیرد. فرهنگ حاکم بر جامعه ایرانی تا پیش از رویارویی با فرهنگ جدید غرب بر دو عنصر زنده «فرهنگ ایرانی» و «فرهنگ اسلامی» متکی بوده است. رابطه میان این دو بخش در طول تاریخ عمدتاً با اقبال، انعطاف و تعامل همراه بوده است. نمونه‌هایی از این همبستگی را به خوبی می‌توان در فرهنگ عصر مشروطه مشاهده کرد. در دوران تجدد آمرانه عصر رضاشاه که نوعی شبه مدرنیسم با گرایش به اقتباس تمدن جدید غربی شکل گرفت، تلاشهایی صورت گرفت تا بخش اسلامی فرهنگ حاکم مورد بی‌اعتنایی و تحقیر قرار گیرد. به این ترتیب با غفلت از وجه اسلامی فرهنگ، سعی عمده بر سامان دادن فرهنگی متشکل از عنصر ایرانی و عنصر غربی تمرکز یافت. انعکاس این اراده سیاسی در زبان مطبوعات بگزیده آن عصر آشکار است. برای آنکه علل نافرجامی برخی از تلاشهایی از این دست بهتر شناخته شود، ذیلاً به ویژگیها و نوع رابطه میان بخشهای سازنده فرهنگ ایران در دوران معاصر اشاره می‌گردد:

۱-۷- فرهنگ ایرانی: یکی از جدی‌ترین عناصر مقاوم فرهنگ ما، فرهنگ ملی و ایرانی است که ذاتاً فرهنگ حق‌طلبانه، مقاوم و بالنده بوده است. چهار حمله مقدونیان، اعراب، ترکان و مغولان را از سرگذرانیده اما در عین حال در هم شکسته است. بسیاری از آداب، ادبیات، رسوم و سنن را درگذر ایام و قرون با زیندگی و زیبایی در حافظه عمومی جامعه نگاه داشته است. شاید کمتر قومی در جهان کنونی باشد که زبان امروزش با زبان ده قرن قبلش این قدر مشابهت داشته باشد ولی نویسندگان و شعرای ما به نیکی از عهده این مهم برآمده‌اند که این زبان شیرین را که مایه پیوستگی تاریخی قوم ایرانی است حفظ کنند و بلکه بیش از حفظ، آن را رشد و غنا بخشند و به دست امروزیان بسپارند.^{۱۸}

تقوم، اعیاد و حتی اصطلاحات آیین ایرانیان که در فرهنگ و ادبیات عرفانی - اسلامی ما رواج یافت خودگواهی بر دوام و پایداری فرهنگ ایرانی به عنوان هویتی زنده و جاری در ساختار فرهنگی جامعه معاصر ماست. آنچه در این حیات فرهنگی قابل

توجه است، گزینشگری و تمیز سره و ناسره به جای سرکشی و جرم‌اندیشی در فرهنگ و اندیشه کهن ماست «هرچه زمان گذشته است، تأثیر اسلام و قرآن و حدیث در ادبیات فارسی بیشتر شده است... نیز تاریخ نشان می‌دهد که هر چه استقلال سیاسی ایرانیان بیشتر شده اقبال آنها به معنویات و واقعیات اسلام فزونی یافته است».^{۱۹}

فرهنگ ایرانی توانست در سازگاری و ملازمت با بخش تنومند و زاینده‌ای که تحت عنوان فرهنگ اسلامی در این جامعه وجود داشته است، توسعه و غنای مناسب را بیابد، اما بی‌خبری، رکود و رخوت حاکم بر فرهنگ و جامعه ما در سده اخیر موجب شد که نه تنها زایندگی و پویایی فرهنگ و ادب ایرانی سترون و ایستا شود بلکه در یکی از سست‌ترین زنجیره‌های مقاومت فرهنگی، زیر نام تجدد و ناسیونالیستی افراطی، آهنگ استغنا از فرهنگ اسلامی و تجزیه و چند پارگی فرهنگی نواخته شود.

۲-۷- فرهنگ اسلامی: اسلام از ابتدا به دلیل نفی برتری جویهای قوم‌مدارانه و طرح آرمانهای عدالت‌طلبانه در میان همه اقوامی که توانستند پیام آن را به دور از شائبه‌های فخر و روشانه غربی دریابند، نفوذی عمیق و ریشه‌دار یافت. در ایران فرهنگ اسلامی با چنین زمینه‌ای رونق گرفت. «اسلام جهان بینی ایرانی را دگرگون ساخت، خرافات ثنوی را با همه بدبینی‌های آن از دماغ ایرانی بیرون ریخت. ثنویتی که از خصوصیات تفکر ایرانی شناخته می‌شد، ثنویتی که چند هزار سال سابقه داشت. ثنویتی که زردشت با آن مبارزه کرد و شکست خورد و آیین خود او بدان آلوده گشت».^{۲۰}

فرهنگ اسلامی به دلیل قابلیت جذب و هاضمه قوی خود که توانست عناصر مساعد فرهنگ ایرانی و غیر ایرانی را از طریق داد و ستدهای مدام و مستمر فرهنگی و نهضت ترجمه جذب کند و توسعه بخشد پشتوانه غنی و رشد دهنده‌ای حتی برای فرهنگ ایرانی به وجود آورد. اگر چه در طول تاریخ افراط و تفریطهایی در چگونگی اختلال این دو فرهنگ رخ نموده است، اما تا آستانه مواجهه با فرهنگ تازه نفس و تکنولوژیک غرب در سده‌های اخیر از تقابل میان این دو فرهنگ و تجزیه فرهنگی کمتر نشانه جدی و مخربی دیده می‌شود. فرهنگ اسلامی که در ساختمان فرهنگی کشور نقش مؤثر و زاینده خویش را طی سالیان و قرون متعادی به اثبات رسانیده بود توانست در خلال تحولات عمیق و گسترده تاریخ معاصر ایران با فرمانهای مقاومت و جهاد در برابر

بیگانگان، تحریم امتیازات خارجی، جنبش مشروطه و... حضور زنده مردمی خود را نشان دهد. «مقاومت و منزلت خاص علما در ایران، قدرت و حیثیتی که از رهگذر نقش معنوی، اجتماعی، سیاسی و مالی خود به دست آورده‌اند و شرکت فعال آنان در انقلاب مشروطیت مشهور است. آنچه کمتر مورد تقدیر قرار گرفته است شیوه‌ای است که علما برای تشریح اندیشه‌های مشروطه خواهی به کار می‌برده و آنها را اصطلاحاتی که سازگار با عقاید اسلامی باشد تعبیر می‌کرده‌اند... این واقعیت که در طی انقلاب مشروطیت توده‌های شهری که مطمئناً کمتر از توده‌های امروزی مذهبی نبوده‌اند، با آن همه شور و شوق به صلای حکومت مشروطه لبیک اجابت می‌گفتند، دلیل کافی بر این اعتقاد است که علمای آزادیخواه نفوذ عظیمی بر آنها داشته‌اند. یک کانون دیگر هم برای اشاعه آرمانهای دموکراتیک در میان مردم وجود داشت. آثار متفکران غربی مآب آن دوره نظیر آخوندزاده، میرزا حسین خان مشیرالدوله معروف به سپهسالار، غریب و متخذ از بیگانه آنها نیست، بلکه سبک نگارش آنها هم هست. آثار اینان که شامل صورت فارسی شده بسیاری از اصطلاحات سیاسی اروپایی و کلمات و عبارات نو ساخته بود، که حکایت از خوب هضم نکردن مفاهیم غربی داشت نمی‌توانست تأثیری همانند اعلامیه علما داشته باشد.^{۲۱}

علی‌رغم وجود این تأثیرات ارزنده که برخاسته از نقش فرهنگ اسلامی در درون جامعه ایرانی است، باید اذعان داشت که به هنگام مواجهه ما با فرهنگ نوین در مجموع پویایی متناسب با قوت و قدرت فرهنگ اسلامی به منصفه ظهور نرسیده و دیدگاههای انتخابگرانه اندیشه‌گرانی مثل سیدجمال‌الدین اسدآبادی به نظر گاه عمومی تبدیل نشده است. محدود شدن دامنه علوم اسلامی به معارف دینی و پایین آمدن منزلت علوم جدید و ضرورت دستیابی به آنها از جمله مسائل در خور توجه در این بخش است.

۳-۷- فرهنگ غربی: عنصر جدیدی که در ساخت فرهنگ معاصر ما در قرون اخیر مطرح است، فرهنگ غربی است. اگر چه آشنایی و تماس فرهنگی ما با مغرب زمین سابقه‌ای کهن دارد، اما رویارویی اخیر فرهنگی با گذشته از بنیاد متفاوت است. جامعه ما در این مرحله با امواج پیوسته و مهاجم فرهنگ و سیاست غرب زمانی روبرو شد که خود از ناتوانیها، ناآزمودنیها و آسیب پذیربهای ژرف در رنج بود و دو رویه نیرومند و

پرتکاپوی «دانش و کارشناسی» و «استعمارگری» تمدن غرب هیچ نقطه‌ای از جهان را دور از تیررس حضور خود نگاه نداشته بود «سررشته‌داران جامعه، سیاست و فرهنگ ایران با مسائل مربوط به دو رویه تمدن بورژوازی غرب آگاهانه برخورد نکردند و اندیشه‌گران ایرانی هم به نوبه خود، آموزشها و آگاهیهای بسنده و همه‌سویه پیرامون آن دو پدیده را در اختیار هم میهنان خویش نگذاشتند.»^{۲۲} ورود عنصر فرهنگی غرب به ساختار فرهنگ جامعه در شرایطی بود که نه تنها فرهنگ ملی و دینی از دوران بالندگی و شکوفایی خود فاصله گرفته بودند، بلکه به دلیل حضور منادیان بسیار در داخل مرزهای جغرافیایی و بیرون آن برای روی آوردن شتابان به فرهنگ غربیان و علاج مشکلات را در اندیشه و فرهنگ آنان دیدن نوعی مسابقه گذارده شده بود. هر قدر که برای رویارویی عزتمندانه با فرهنگ مسلط غربی، استخراج و تصحیح منابع فرهنگی^{۲۳} و انسجام و پیوستگی عناصر فرهنگ مقاوم دینی و ملی بیشتر ضرورت می‌یافت، تجزیه و تقسیم این دو بخش و رشد افراط و تفریطهای گذشته بیشتر می‌شد. وجه استعماری تجزیه و تقسیم این دو بخش و رشد افراط و تفریطهای گذشته بیشتر می‌شد. وجه استعماری فرهنگ غرب که از وجود عنصر مقاومت و مبارزه جوئی در فرهنگ اسلامی و غربی جامعه را پذیرای نوسازیهای آمرانه خویش کند.

غرب ستایان ایرانی نیز که راه رهایی را در تشبیه به فرهنگ می‌دانستند، در جستجوی پیدا کردن نوعی قرابت زبانی، نژادی و فرهنگی با اروپاییان بودند. نتیجه آنکه با نزدیکی روزافزون مجدد خواهان ایرانی به غرب به ویژه در دوران پهلوی بریدگی و انفصال میان فرهنگ اسلامی و ایرانی رونقی فراوان یافت و به شیوه‌های گوناگون فرهنگ اسلامی مورد مسخره و تهدید و محدودیت قرار گرفت. نمره نامطلوب دیگر این کنش، محصور شدن فرهنگ اسلامی در حوزه‌های غیرملی و تکیه بر نفی و طرد اجزای ایرانی فرهنگ اجتماعی بود.

تجزیه فرهنگی یقیناً انقطاع فرهنگی و جدایی میان اندیشه‌گران و توده مردم را نیز در پی دارد. توجه تحصیل کردگان و روشنفکران به جاذبه‌ها و عرصه‌های فرهنگ نوین غربی موجب غفلت از میراث و پیشینه فرهنگی اسلامی و ایرانی و بسط و توسعه آن می‌گردد. بدیهی است که وقتی فرهنگی از ابزار رشد و گسترش خویش محروم ماند و بازبانندگانی برای انتقال به نسلهای بعد نداشته باشد، نخست از بالندگی و شکفتگی و

ابداع و ابتکار باز می ماند و سپس با کهنگی و پژمردگی در رواق صندوقخانه و در ردیف آثار موزه‌ای به صورت آداب و افسانه‌های عامیه و سایه‌ها و اشباح بی‌رمق در می آید. انقطاع فرهنگی اندیشه‌گران موجب می شود که عامه مردم به طور علنی از بازآفرینی فرهنگ خویش دور مانند و تنها آنچه را در حافظه جمعی دارند به طور سستی منتقل کنند و به این ترتیب ملتی پیشرو و صاحب فرهنگ صرفاً به حافظه مجموعه‌ای کهن از سنن، آداب، رسوم و حتی خرافات تبدیل شده و نوعی رویارویی و کشمکش میان متقدمان و متجددان سامان می‌گیرد.

آفت دیگری که ساختار فرهنگی جامعه را به طور جدی در چنین شرایطی آسیب‌پذیر می‌کند «عوام زدگی پیشروان فکری و اجتماعی» است. عوام زدگی جامعه را به سوی انسداد و جمود می‌برد و پیشروان و رهبران فکری را مقید به تبعیت از محدوده درک عوام می‌نماید، از این رو ارتقا و اعتلای رهروان عملاً تابعی از قیود و هنجارهای جامعه عوام زده می‌شود.^{۲۴} نتیجه طبیعی بروز این تجزیه و انقطاع فرهنگی، ظهور دو نوع گرایش افراطی و تفریطی در برخورد با روند نوسازی جامعه است. نگرشی که رهایی را در پیمودن سریع راه غرب می‌داند و نگرشی که به نفی و طرد فرهنگ و تمدن جدید اکتفا می‌کند. در تلقی نخست اساساً پدیده استعمار در متن روابط و نهادهای جدید جهانی یا به چشم نمی‌خورد و یا اساساً بد شمرده نمی‌شود. این تلقی نهایتاً با تأثیرپذیری دو سویه از قوم‌مداری نهفته در ساخت فکری غرب و احساس حقارت آمیخته با اندیشه‌های تجدد به نادیده انگاشتن و روی گرداندن از توان و فرهنگ خودی حسن ظن فراوان نسبت به مشی و مشرب و سنت و طبیعت غریبان می‌انجامد.

در نگرش دوم که عمدتاً در واکنش به وجوه افراطی تلقی نخست شکل می‌گیرد، پایه‌های مشروعیت بر همان برداشتهای راکد از سند بنا می‌گردد و به جمود، جزم، لعن و نفرین برای بستن مناغذ و معابر نوسازی منتهی می‌شود. در این طرز تلقی اندیشه و فرهنگ خودی نه به مثابه مقوله‌ای پویا بلکه صرفاً به عنوان ابزاری تغییر ناپذیر در برابر تحولات جدید شمرده می‌شود که خود به خود نمی‌تواند مقتضیات جامعه نو را به طور متناسب پاسخ گوید. نتیجه طبیعی این دوگانگی بروز چند پارگی مشروعیت در نظام فرهنگی جامعه است. نمونه‌های این چند پارگی مشروعیت در دوره‌های مورد مطالعه به ویژه در صحنه مطبوعات به وفور دیده می‌شود، به سخره گرفتن اعتقادات مردم از سوی

پاره‌ای نویسندگان متجدد مآب مطبوعات از یکسو و نفی و طرد نهادهای جدید اجتماعی، آموزشی و فرهنگی از سوی دیگر دو وجه این تعارض است. «لوائیح» که خود مبین نوع خاصی از روزنامه‌نگاری است و به صورت تک‌نگاری (تک‌موضوعی)، با خط نستعلیق و چاپ سنگی در اوایل جنبش مشروطه توسط بست نشینان شاه عبدالعظیم (ع) منتشر می‌شد. این رویاروی‌ها را به خوبی منعکس می‌کند. برخی از این لوائیح نهادهای جدید تمدنی مانند مطبوعات و مدارس را چنین مورد نقد قرار می‌دهند.^{۲۵} «... و دیگر روزنامه‌ها و شب‌نامه‌ها پیدا شد اکثر مشتمل بر سبب علماء اعلام و طعن در احکام اسلام و اینکه باید در این شرعیت تصرفات کرد و فروعی را از آن تغییر داده تبدیل به احسن و انطباق نموده و آن قوانینی که به مقتضای یکهزار و سیصد سال پیش قرار داده شده است باید همه را با اوضاع و احوال و مقتضیات امروز مطابق ساخت...» (لایحه ششم مرداد - ۱۸ جمادی الثانیه ۱۳۲۵).

«...الحال از کثرت انس روزنامه‌ها ادراک و شعور شما تغییر کرده و رغبت به معاشرت فرنگیان و فرنگی مآبان و طبعیان و لامذهبان پیدا کرده‌اید و جلیس یهود و نصاری یا مجوس و فرقه ضالّه پاپیه شده‌اید و مانند کسانی که منکر خدا و رسول و اوصیاء و آیات قرآنی و اخبار نبویه‌اند شده‌اید و به سخنان یهود و وعده‌های بی‌اثر چهار نفر دنیاپرست لامذهب مکار که انتظار آبادی مملکت و زیادتی ثروت و آزادی رعیت را به شما می‌دهند فریب خورده‌اید و از مؤانست علماء و ابرار و اخبار صاحبان دیانت و حجج اسلامیه و مقتدایان نماز خود که مادام العمر به ایشان اقتدا داشته‌اید سرپیچان شده و عداوت ورزیده‌اید، با خود گفتم سبحان الله مشکل دو تا شد یکی بروز این همه روزنامه کفرآمیز در مدت قلیله از ابتدای بروز این مجلس ملی، دوم عود شما مردم نماز جماعت کن مسئله‌دان شب زنده‌دار لیالی جمعه حضرت عبدالعظیم از اعتقادات قلییه و اقرار لسانیه و تبعیت اهل ضلال و در

گفتار و رفتار...» (لایحه بیست و پنجم مرداد - ۷ رجب

۱۳۲۵).

اساس اینگونه نگرشها بر بدینی نسبت به اصل تجمع استوار است: «هر مجلسی که در این زمان برپا شود و ده نفر در او جمع آیند چهار نفر طبیعی، یک نفر یابی، دو نفر فرنگی مآب و سه نفر هم شیعه اثنی عشری آن هم جاهل مرکب یا عامی محض یا تابع شهوت و بنده شکم که معنی فهم را نداند فضلاً از آنکه ادراک خیر و شر را بنماید پس چه خواهد بود حال مجلسی که به اسم معدلت منعقد و عددش یک صدوسی نفر از وکلا و منتخبین باشد که البته در این مجلس همه قسم از مردم مذکور خواهند بود...» (همان لایحه). نهادهای جدید - آموزشی و فرهنگی، ابزارهایی برای تضعیف مبانی عقیدتی مردم شمرده می شوند: «انعقاد سرپوست خیکی و ستره و شلوار و ارسی صدادار و... برای از بین بردن دین احمد مختار است، روزنامه‌ها «اکثر مردم را از بی اطلاعی از حقایق امور فریب داده» و باعث شده‌اند مردم «از عقاید اولیه که دربارهٔ اختیار و ابراز و علما داشته‌اند برگشته و ذکر خیر ایشان الحال به سوء و مذلت مبدل شده» است.

اکنون سؤال این است که صرفنظر از میزان تأثیر هر یک از دو وجه افراط و تفریط در احساس تعلق به دو نوع فرهنگ جدید و قدیم، آیا راهی برای تقلیل دشواریهای این ترکیب ساختاری و ویژگیهای دوران گذار وجود داشته است یا نه؟ و آیا استمرار همزیستی و همپذیری عناصر بومی فرهنگی یعنی فرهنگ اسلامی و ایرانی در مواجهه با امواج نوین فرهنگ غربی امکان پذیر بوده است؟ و نیز آیا تعارض میان این چند پارگیهای فرهنگی و آسیب پذیریهایی ناشی از تجدد مآبی و عوام زدگی با سازوکارهای خاصی قابل کنترل و هدایت بوده است؟ به نظر می رسد وجود نهادهای اجتماعی و فرهنگی که از دامن زدن به این کشمکش‌ها پیشگیری و ممانعت به عمل آورند و به نوعی همپذیریهای میان فرهنگی را تقویت کنند، می تواند سامان فرهنگی جدید را ایجاد کند. در فرایند شکل گیری چنین گفتمانی است که بافت زبانی مطبوعات نیز رنگ و بوی سازگاری میان «دین و معیت» می گیرد، از آن دست که تا حدودی در فرهنگ انقلابی مطبوعات دوران مشروطه بیشتر دیده می شد.

پی‌نوشت

- ۱- مدرسی، بحیی، درآمدی بر جامعه‌شناسی زبان، چاپ اول، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، ۱۳۶۸، صص ۲ و ۵.
2. Mlaus, Kripendiriff, *Content Analysis, An Indtroduction to the Methodology*, London, Sage, 1980. pp 21 - 24
3. Hoslstik, R, Ole, *Content Analysis for the Social Sciences and Humanities*, Addison, Westly
- ۲- فیروزان (دکتر فیروز توفیق)، «روش تحلیل محتوا»، کتاب آگاه، مسائل ایران و خاور میانه، جلد ۱، چاپ اول، تهران، انتشارات آگاه، ۱۳۶۰، صص ۲۱۶ و ۲۱۷.
5. The ranian, Majid, *Cammunication Development Indicators, in Methods of Communication Planning*, John Middleeton and Dan.j. Wedmeyer (eds), Paris Unissco, 1985
6. Fariclegh, Norman, *Language and Power*, Longman, London and New York, 1988 ,p.22.
7. Ibid, P. 23
8. Handbook of Cualitative Methods,... pp.111, 112
- ۹- برای مطالعه این ویژگی‌های نوگانه‌نگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، خانیکی، هادی، عوامل اجتماعی توسعه نیافتگی مطبوعات ایران با تأکید بر دو دوره پراکندگی و تمرکز قدرت سیاسی، پایان نامه دوره کارشناسی ارشد رشته علوم ارتباطات، دانشگاه علامه طباطبایی، سال تحصیلی ۷۲-۷۳، صص ۲۸۳ تا ۲۸۶.
- ۱۰- گلین، محمد؛ روزنامه روح القدس، نشر چشمه، تهران ۱۳۶۳، ص ۲۲.
- ۱۱- براون، ادوارد؛ تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران در دوره مشروطیت، ج ۲، ص ۳۹۵.
- ۱۲- کهن، گوئل، تاریخ سانسوز در مطبوعات ایران، جلد دوم، تهران، آگاه، ۱۳۶۲، ص ۱۳۶.
- ۱۳- محیط طباطبایی، محمد؛ تاریخ تحلیلی مطبوعات ایران، تهران، انتشارات بعثت، ۱۳۶۶، ص ۱۳۷.
- ۱۴- صدرهاشمی، محمد؛ تاریخ جراید و مجلات ایران، جلد اول، اصفهان، انتشارات کمال، ص ۳۲۹.
- ۱۵- طبری، احسان، جامعه ایران در دوره رضاشاه، تهران، بی نا، ۱۳۵۶، صص ۱۰۱، ۱۰۲.
- ۱۶- ایران باستان، شماره ۱ اول بهمن ماه ۱۳۱۱.

- ۱۷- روح القدس، شماره ۱، ۲۵ جمادی الثاني ۱۳۲۵.
- ۱۸- سروش، عبدالکریم؛ «سه فرهنگ» مجله آینه اندیشه، سال اول، شماره ۳ و ۴ بهمن و اسفند ماه ۱۳۶۹، صص ۵۰ و ۵۱.
- ۱۹- مطهری، مرتضی (استاد شهید)؛ خدمت متقابل اسلام و ایران، قم، انتشارات اسلامی، ۱۳۵۹، ص ۸۳.
- ۲۰- مطهری، مرتضی، منبع پیشین، ص ۲۷۷.
- ۲۱- عنایت، حمید؛ اندیشه سیاسی در اسلام معاصر، ترجمه بهاءالدین خرمشاهی، چاپ اول، تهران، خوارزمی، ۱۳۶۲، صص ۲۸۲ - ۲۸۲.
- ۲۲- حائری، عبدالهادی؛ نخستین رویارویی های اندیشه گران ایرانی با دو رویه تمدن بورژوازی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۷، ص ۵۲۸.
- ۲۳- شریعتی، علی؛ چه باید کرد؟ مجموعه آثار شماره ۲۰، تهران، بی نام، ۱۳۶۰، صص ۳۳۰ - ۲۹۰.
- ۲۴- مطهری، مرتضی (استاد شهید)؛ روحانیت، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۵، صص ۱۲۷ و ۱۲۸.
- ۲۵- کسروی، احمد؛ تاریخ مشروطه ایران، جلد ۱، چاپ شانزدهم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۶، صص ۴۰۹ و ۲۳۶.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 رتال مجله علوم انسانی